

به قلم تونی ایوانز
ترجمه از فریدون موخوف

حاکمیت خدا

از کتاب «خدای ما مهیب است»

خدایی که بسیاری از ما او را پرستش می‌کنیم، خدایی بسیار کوچک است. بنظر می‌رسد که خدای بسیاری از مسیحیان لاغر، ضعیف، و محدود است. قوت ندارد که تغییری صورت دهد و چیزی را عوض کند. خدای بسیاری از ما که او را خدمت می‌کنیم، بیشتر به شعله سو کشنده شمع می‌ماند تا تابش درخشان و سوزاننده آفتاب.

یکی از دلایل این امر عدم درک ما از حاکمیت خدا است. ما اجازه داده‌ایم که خدا در هر جایی باشد، ولی در تخت خود! و به شکست و ضعف و محدودیت روحانی خود براحتی تسلیم شده‌ایم، زیرا خدایی که از آن سخن می‌گوییم، با آن خدای حاکم کائنات، زمین تا آسمان فرق دارد.

سلطه مطلق خدا

حاکمیت خدا سلطه و کنترل او را بر تمامی خلقت او دربرمی‌گیرد. خدا به شکلی مطلق بر امورات انسانها سلطه دارد. او بر تخت کائنات در مقام خداوند می‌نشیند. هر آنچه که اتفاق می‌افتد، بدان جهت است که او خود، یا مستقیماً آن را باعث می‌شود، و یا با آگاهی از آن، وقوع آن را اجازه می‌دهد. هیچ چیز چه در داخل تاریخ و چه خارج از آن وجود ندارد که تحت کنترل کامل خدا نباشد.

این است آن خدایی که از او سخن می‌گوییم و اگر این مطلب را درک نکنید، اقتدار او را جدی نخواهید گرفت. می‌دانم که بسیاری از اشخاص موضوع حاکمیت خدا را دوست ندارند. دوست ندارند خدایی حاکم داشته باشند. غیر مسیحیان به یقین و متأسفانه بسیاری از ما مسیحیان هم از آن جهت به دنبال خدایی حاکم نیستیم، چرا که دوست نداریم کسی بر زندگی ما سلطه داشته باشد. ما می‌خواهیم خودمختار باشیم.

شاید در منزل نوجوانانی بدین شکل داشته باشید. زمانی که به سن بخصوصی می‌رسند، دوست دارند آزاد باشند. زمان نوجوانی خود را به خوبی بیاد دارم. تا قصد کاری می‌داشتم و صدای «نه» پدرم بلند می‌شد، صدای غرغر من هم به آسمان می‌رسید: «ولی بابا، حالا که دیگه تقریباً یک

مردم.» البته که به سرم نزده بود و به عمد کلمه تقریباً را به کار می‌بردم، زیرا هنوز آمادگی پرداخت اجاره خانه و قسط ماشین نداشتم!

مردم نیز به همان طریق دوست ندارند تحت اقتدار خدا باشند. بیشتر به دنبال گول چراغ جادو هستند که هر وقت اراده کنند، بیرون بیاید و برایشان خدمت کند. ولی فقط زمانی که به او احتیاج دارند. و گرنه به هیچ عنوان نمی‌خواهند که مزاحمشان شود. به خدا می‌گویند: «با ما کاری نداشته باش. کارت داشتیم، صدایت می‌کنیم.»

شیطان از این گرایش بخوبی آگاه است. او خود نیز همین گرایش را دارد. او خدمت به خدا را دوست نداشت. می‌خواست خودمختار باشد. زمانی که حوا را در باغ به وسوسه می‌انداخت، گفت: «خدا می‌داند که روزی که از این میوه بخوری، مثل او خواهی شد - خود مختار. افکار خود را خواهی داشت. هر جا که خواهی، خواهی رفت. و آقای خود، خواهی بود. نگذار خدا بیش از این به تو امر و نهی کند. خودمختار باش.»

لیکن به محض درک حاکمیت خدا خواهید دید که هیچ کس نمی‌تواند وابسته به او نباشد و خودمختاری پیشه کند. عملکرد من و شما در کائناتی است که حاکمیت مطلق او بر آن سایه افکنده است و اوست که به شکل مستقیم و یا غیر مستقیم وقوع اتفاقات را باعث می‌شود. زمانی که خدا را بدینگونه می‌شناسیم، این شناخت طریق تفکر و عمل و زندگی ما را عمیقاً عوض می‌کند. در رابطه با خدای حاکم می‌خواهم به چهار مطلب اشاره کنم:

فدا هرچه که بفواهد، انبام می‌دهد

حاکمیت خدا یعنی اینکه او از این حق برخوردار است که هرچه که بفواهد، با آفرینش خود بکند. خدا می‌تواند هر چه که بفواهد، با آفرینش خود بکند. به یک دلیل بسیار ساده؛ برای اینکه متعلق به خود اوست. «زمین و پری آن از آن خداوند است. ربع مسکون و ساکنان آن.» (مزمور ۲۴: ۱). بخاطر مالک بودن به این کائنات، خدا هر آنچه که بفواهد، و هر وقت که بفواهد، می‌تواند با آفرینش خود بکند.

خدا حکمرانی می‌کند

فرض کنید که به خانه من بیایید و بگویید: «ایوانز، از مبلمان خانه‌ات خوشم نمی‌آید. تابلوهای روی دیوارها هم که چنگی به دل نمی‌زنند. دکور اتاق خوابت چشم آدم را از حدقه در می‌آورد. این دروازه را باید به کنار تخت خواب بکشی. سرویس آشپزخانه و غذاخوری‌ات هم که باب سلیقه من نیست. کاشکی در این مورد یک کاری می‌کردی.»

در جواب به این نظرات شما، من فقط یک پاسخ می‌داشتم: «وقتی خودت دست به جیب بردی و پول مبلمان را دادی، آن موقع مطمئناً از تو نظر خواهیم خواست. ولی تا زمانی که پول از جیب من بیرون می‌آید، نظریات تو در مورد خانه من راه به جایی نخواهند داشت.»

زمانی که توانستید کائنات بوجود آوردید، سیاره‌ها خلق کردید، حیات آفریدید، شاید آن موقع بتوانید به خدا دیکته کنید که کائنات را چگونه اداره کند. ولی تا زمانی که به این توان الهی نرسیده‌اید، از چنین حقی برخوردار نیستید. این حق را همیشه خدا مالک است، نه ما، و او هر چه که بخواهد، می‌کند. این صرفاً یک ایده گذرا در کتاب مقدس نیست، بلکه یکی از آموزه‌های اصلی آن است. بگذارید به شما نشان دهم.

ایوب می‌گوید: «آنچه دل او (خدا) می‌خواهد، به عمل می‌آورد.» (ایوب ۲۳: ۱۳). ایوب ۴۲: ۲ این مطلب را چنین بیان می‌کند: «می‌دانم که به هر چیز قادر هستی، وابتداً قصد تو را منع نتوان نمود.» یعنی، شما نمی‌توانید رأی خدا را مانع گردید.

بر اساس مزمور ۱۱۵: ۳ «خدای ما در آسمانهاست. آنچه را که اراده نموده به عمل آورده است.» مزمور ۱۳۵: ۶ به ما می‌گوید: «هر آنچه خداوند خواست، آن را کرد؛ در آسمان و در زمین و در دریا و در همه لجه‌ها.»

به امثال ۱۶: ۴ گوش کنید: «خداوند هر چیز را برای غایت آن ساخته است، و شریران را نیز برای روز بلا.»

در اشعیا ۴۵: ۷ خدا می‌گوید که اوست «پدیدآورنده نور و آفریننده ظلمت. صانع سلامتی و آفریننده بدی. من یهوه صانع همه این چیزها هستم.»

عهد جدید نیز در این مورد ساکت نمی‌نشیند. پولس در افسسیان ۱: ۱۱ می‌گوید که خدا بر حسب قصدی که دارد، «همه چیزها را موافق رأی اراده خود می‌کند.» رومیان ۱۱: ۳۶ چنین اشعار می‌دارد: «زیرا که از او و به او و تا او همه چیز است؛ و او را تا ابدالاباد جلال باد، آمین.»

حتی شخص شریر و ناصالح نیز نمی‌تواند از دست کنترل کننده خدا فرار کند. این آیه در مکاشفه ۱۹: ۶ را واقعاً دوست دارم: «زیرا خداوند خدای ما، قادر مطلق، سلطنت گرفته است.» خدا سلطنت می‌کند! حتی زمانی هم که اینطور به نظر نمی‌رسد، او سلطنت می‌کند. زمانی که هرج و مرج ظاهر می‌شود، او بر آن حاکم است. زمانی که همه چیز از هم می‌پاشد، او بر آن پاشیدگی حاکم است.

خدا تصمیم می‌گیرد

خدای ما حاکم است. این سخن به این معنی است که چیزی به اسم بخت و اقبال و شانس وجود ندارد. این واژه باید از کتاب لغت‌نامه بیرون آمده باشد. شما هیچوقت خوش شانس و یا بدشانس

نیستید. تحت حاکمیت خدا هیچ چیز بر اساس شانس اتفاق نمی‌افتد. هر چیزی که بر شما واقع شود؛ چه خوب و چه بد، بایستی اول از زیر انگشتان او رد شود. در رابطه با خدا چیزی به اسم «تصادفی» وجود ندارد.

واقعا که از این داستان همشهری خودم کیف می‌کنم. چرخ روزگار همشهری مرا آخر عمری به یکی از شهرهای تگزاس آورده بود. او هم مثل بقیه مردم می‌خواست بیمه درمانی خصوصی بگیرد. هنگام خرید بیمه، بیمه‌گر از او سؤال می‌کند: «آیا تا بحال تصادفی داشته‌اید؟»

همشهری من جواب می‌دهد: «نه، ابدأ. هیچ تصادفی نداشته‌ام. یکبار مار نیشم زد، یکدفعه هم اسب لگدم زد و چند تا از دنده‌هایم شکست. این شکستگی مرا برای مدتی از کار انداخت، ولی هیچ تصادف نداشته‌ام.»

بیمه‌گر وقتی این را می‌شنود، با تعجب می‌گوید: «صبر کن، گیجم کردی. مار نیشت زد، و اسب هم لگدت زد، مگر اینها تصادف نیستند؟»

همشهری من جواب می‌دهد: «البته که نه، هر دو تا قصدی بود، نه تصادفی.» فکر همشهری من درست بود. اتفاقات همینجوری که اتفاق نمی‌افتند. هر آنچه که اتفاق می‌افتد، زیر دست خدایی حاکم اتفاق می‌افتد. به محض اینکه این مطلب را درک کنید، تمامی زندگی‌تان شکل و شمایل دیگری به خود می‌گیرد. در کائناتی که توسط خدایی حاکم کنترل می‌شود، جایی برای اتفاقات شانسی و خوش‌یمنی و اشتباهی وجود ندارد؛ اتفاقات خوب و بد هر دو در کنترل او هستند.

نمونه بارز این مطلب را در خروج ۴ می‌بینیم، جایی که موسی در تلاش گفتن این سخن به خدا بود: «من فردی فصیح نیستم، کندزبانم». به جواب خدا در آیه ۱۱ نگاه کنید: «کیست که زبان به انسان داد، و گنگ و کر و بینا و نابینا را که آفرید؟ آیا نه من که یهوه هستم؟» خدا در رابطه با لکنت زبان موسی همه چیز را می‌دانست. خدا آن را به او داده بود.

تصمیمات ما

جزئی‌ترین قسمت زندگی ما از نظر او مخفی نیست - به هیچوجه. و همین مطلب برای ما مشکل می‌آفریند، زیرا این سؤال را حال باید پاسخ گفت: اگر خدا در واقع چنین خدایی است، پس دیگر تصمیم من چه اهمیتی دارد؟ اگر او حاکمیت دارد و همین اکنون نیز آنچه را که باید رخ دهد، بر اساس خوشایند و میل خود رقم زده است، پس دیگر چه نیازی هست که من انتخاب کنم؟ چرا راحت نشینیم و آرام نگیریم و بگذاریم که آنچه را که می‌کند، انجام دهد. مگر نه اینست که آنچه را که می‌خواهد، به هر حال انجام خواهد داد؟

اینجاست که به وجود ما تنش می‌ریزد. بگذارید در این مورد قدری توضیح دهم. در علم تئولوژی ما به این مطلب، «تناقض دو اصل» می‌گوییم: یعنی، حقایقی که به موازات هم به پیش می‌روند و به نظر نمی‌رسند که یکدیگر را تلاقی کنند. از یک طرف، خدایی حاکم داریم. و از طرف دیگر، بر من است که انتخاب کنم. ولی اگر انتخاب با من است، خدا در این امر چقدر کنترل دارد؟ و اگر کنترل کننده اوست، پس چه نیازی به انتخاب من هست؟

من مدعی نیستیم که در این مورد به جواب کاملا آگاهی دارم، ولی زیاد هم بی‌نظر نیستیم. فرض کنید که می‌خواهم به بازار مرکز شهر بروم. قصدی که انجام آن عزم کرده‌ام، این است. ولی برای رفتن و رسیدن به آنجا تنها یک طریق برای من نیست. می‌توانم سوار مترو شوم و مستقیم به آنجا برسم.

ولی بنا به عللی ممکن است بر آن شوم که از این طریق به بازار بروم. این انتخاب باعث نمی‌شود که از رفتن به بازار باقی بمانم، چرا که برای رفتن به آنجا دو طریق دیگر نیز می‌دانم. در حالی که هدف و مقصد من ثابت است، با اینحال می‌توانم جهت طریقی که مرا بدان برساند، آزادی اختیار داشته باشم.

خدا در اراده حاکم خود مقصد را رقم زده است. ولی در چارچوب و محدوده اراده خود، طرق زیادی برای رسیدن به آن دارد. او به شما اجازه می‌دهد که انتخاب کنید. انتخاب‌های شما مقصد عزم کرده خدا را تغییر نمی‌دهد. او به مقصد خود خواهد رسید، ولی انتخاب‌های شما روی طریقی که باید پیش گیرد، اثر خواهد داشت. خدا در هر حال به آنجا خواهد رفت، خواه از طریق شما، خواه با دور زدن شما، خواه با زیر کردن شما، و خواه علی‌رغم شما. وقتیکه همه چیز گفته شد و همه کار انجام گرفت، حتی مسیری هم که شما انتخاب خواهید کرد، همان مسیری خواهد بود که خدا در حاکمیت خود استفاده از آن را ریخت تا بدان به اهداف قصد کرده خود برسد.

شما در انتخاب مسیری که خدا می‌گیرد، دخیل هستید. آیا او شما را زیر می‌گیرد و از روی شما می‌گذرد؟ آیا شما را کنار می‌زند؟ آیا شما را برکت می‌دهد؟ آیا شما را لعنت می‌کند؟ شما خدا را از مقصدی که به آن عزم کرده است، مانع نخواهید شد. سؤال واقعی این است: وقتی که خدا به مقصد خود برسد، شما در چه حال و چه وضعیتی خواهید بود؟

به عنوان مثال، خدا رقم بر این زده است که در طول ابدیت انسانها او را جلال دهند. یعنی، یکی از مقاصدی که خدا در آن به پیش می‌رود، این است که تمامی نسل بشر در طول تاریخ نام او را جلال دهند. برخی از ما در آسمان زمانی که در ملکوت او با شادی زندگی می‌کنیم، به شکلی ابدی نام او را جلال خواهیم داد.

برخی دیگر از مردم همان کار را در جهنم خواهند کرد و در جهنم نام او را تا به ابد جلال خواهند داد. در جهنم فردی بیخدا و ملحد وجود نخواهد داشت! هیچکس در آنجا دیگر به وجود خدا شک نخواهد داشت. هیچکس نخواهد بود که نام او را نخواند. همه انسانها، در تمامی زمانها، دقیقاً آنچه را که خدا برایشان رقم زده است، انجام خواهند داد. ولی او به ایشان این حق را داده است که مسیر را خود انتخاب کنند.

حاکمیت خدا و دعا

در مورد دعا چطور؟ خدا بر آنچه که می‌خواهد انجام دهد. عزم کرده است. ولی برخی از چیزها را انجام نخواهد داد، مگر اینکه ما بر اساس انتخاب و تصمیم خود دعا کنیم. «ندارید، از این جهت که نمی‌طلبید.» (یعقوب ۴: ۲). این مطلب به مادری می‌ماند که بچه‌ای مریض دارد. می‌داند که بچه را کی به رختخواب بگذارد و چه موقع از شب به جهت شیر دادن او بلند شود و بسیار مصمم است که چنین نیز بکند.

ولی تا صدای بچه بلند نشود، مادر بیدار نخواهد شد. صدا و یا گریه بچه باعث نمی‌شود که مادر کاری صورت دهد. او سر شب هم تصمیم به انجام این عمل داشت، ولی در اراده حاکم خود تصمیم بر آن گرفت که این عمل را انجام ندهد تا زمانی که بچه آن را طلب کند. پس زمانی که صدای «ماما» گفتن و یا گریه بچه بلند شود، مادر آنچه را که به آن از قبل قصد کرده بود، عمل می‌کند.

خدا به انجام آنچه که قصد کرده، مصمم است، ولی در انجام برخی از آنها می‌گوید: «تا زمانی که صدا «پدر» را از دهان شما نشنوم، آن را انجام نخواهم داد.» زمانی که او را صدا می‌زنیم، به ما پاسخ می‌دهد.

بنابراین خدا در حاکمیت خدا این اختیار را به ما عطا کرده که خود را به نحوی در حاصل آنچه که حاکمیت او به ثمر خواهد آورد، جای دهیم. هیچ کس نقشه خدا را خنثی نخواهد کرد و قادر به انجام آن هم نیست. تنها کاری که از دست ما برمی‌آید، این است که با او همکاری کنیم.

به جهت او خلق شده‌ایم

حاکمیت خدا در وهله اول به این معنی است که او حق دارد با آفرینش خود هرچه که بخواهد بکند. به اول قرن‌تین ۸: ۶ که چنین می‌گوید، نگاه کنید:

لکن ما را یک خداست یعنی پدر که همه چیز از اوست و ما برای او هستیم، و یک خداوند

یعنی عیسی مسیح که همه چیز از اوست و ما از او هستیم.

شما برای خدا زنده هستید. علت خلقت شما هم همین بود. شما از این جهت خلق نشدید که کاری خوب داشته باشید، تا به ابد با شادکامی زندگی کنید، ازدواج نمایید و بچه‌دار شوید. این‌ها همه به قول همشهری من «اضافه بر سازمان» است. شما از این جهت خلق شده‌اید که برای خداوند جلال و عزت بیاورید و اهدافی را که به جهت زمین دارد، جامه عمل پوشانید. از این رو هم در زندگی، آرام و قرار نخواهید داشت، مگر اینکه در او آرام و قرار بگیرید.

جلال و اراده خدا

حاکمیت خدا این را نیز شامل می‌شود که او صفات و خصوصیات خود را بکار گیرد تا جلال خود را حفظ نماید و اراده‌اش را به انجام برساند. با اینکه این مطلب را قبلاً هم گفته‌ام، بگذارید باز تکرار کنم.

انسانها نمی‌خواهند که مطیع خدا گردند و اغلب بر علیه او کودتا می‌کنند. این عمل به هیچوجه به دلیل خصوصیتی که خدا دارد، بجایی نمی‌رسد، زیرا این خصوصیات اجازه نمی‌دهند که هیچ کس بتواند او را از تخت حاکمیت خود براندازد.

تا ابد حاکم

همانطور که در فصول دیگر خواهیم دید، خدا قادر مطلق است؛ چیزی نیست که او نتواند انجام دهد. خدا به همه چیز آگاه است؛ چیزی نیست که او نداند. خدا در همه جا حاضر است؛ جایی نیست که او در آنجا حاضر نباشد. خدا آزاد است. هیچکس نمی‌تواند او را در چارچوب گذارد و یا محدودش کند، چرا که در طبیعت خود، خدا نامتناهی است. در فصل ۴ از قدوسیت خدا صحبت کردیم؛ او به کلی از هر گناهی بدور است.

خدا همیشه حاکم خواهد بود، زیرا این صفات، حاکمیت او را همیشه برقرار خواهد داشت. نمی‌توانید بر علیه او علم طغیان برافرازید، زیرا او به همه چیز قادر است. این طغیان شما را به راحتی سرکوب خواهد نمود. نمی‌توانید به گوشه خلوتی رفته و برای براندازی او از تخت توطئه کنید، زیرا او به همه چیز آگاه است. او هم در همان گوشه خلوت با شما هست و از تمامی آنچه که می‌گویید و می‌اندیشید، آگاه است.

شما نمی‌توانید جایی کاری انجام دهید، بطوری که بتوانید در جایی دیگر تعجب او را برانگیزانید، زیرا او در همه جا حاضر است. او در هر دو جا با شما هست. او را نمی‌توانید در چارچوب قرار

دهید، محبوسش کنید، زیرا او مستقل است. صفات خدا سلطه حاکم او را ضمانت می‌کنند. هیچ کس نمی‌تواند آن را فرو ریزد. هیچکس نمی‌تواند بر علیه آن طغیان کند.

نمونه‌ای بزرگ

ما درس بزرگی از این مطلب را در دانیال ۴ می‌بینیم. فصل بسیار شیرینی است، زیرا بعضی مواقع کله‌مان بسیار گنده می‌شود! این مرا به یاد ترانه معروف سالهای شصت می‌اندازد که می‌گفت: «عالجناب گنده‌گو! فکر می‌کنی که هستی!» خوب، نبوکدنصر پیر فکر می‌کرد که نوبر خلقت خداست! هدیه‌ای است از جانب خدا به بشریت!

بر اساس آیات ۲۹ - ۳۰ این فصل، اومشغول قدم زدن در پشت بام کاخ سلطنتی خود در بابل بود که به اطراف نگاه می‌کند و می‌گوید: «آیا این بابل عظیم نیست که من آن را برای خانه سلطنت به توانایی قوت و حشمت جلال خود بنا نموده‌ام؟» نبوکدنصر در واقع می‌گفت: «ما اینیم!» تنها ایراد آیه ۳۰ در این است که به دنبال خود آیه ۳۱ را دارد: «این سخن هنوز برزبان پادشاه بود که آوازی از آسمان نازل شده، گفت: «ای پادشاه نبوکدنصر به تو گفته می‌شود که سلطنت از تو گذشته است.»

خداوند ادامه داده و می‌فرماید: «دیوانه خواهی شد. مثل حیوانات زندگی خواهی کرد، مثل حیوان روی زمین خواهی خزید، و به مدت هفت سال علف زمین را خواهی خورد، تا زمانی که مرا به عنوان حاکم کائنات بشناسی.» این نبوت به سرعت عملی شد (به آیه ۳۳ رجوع کنید). نبوکدنصر دیوانه شد، هم شمایل حیوانی پیدا کرده بود و هم مثل حیوان زندگی می‌کرد. او از آن جهت خل شد، زیرا فراموش کرد که کیست.

هفت سال بعد، نبوکدنصر به خود آمد. «در پایان هفت سال، من که نبوکدنصر هستم وقتی سرم را بلند کردم و به آسمان چشم دوختم عقلم به من بازگشت.» (آیه ۳۴) نبوکدنصر کی به بازیابی عقل خود رسید؟ زمانی که دیگر می‌دانست به کجا باید نگاه کند. چه کرد؟ «آنگاه خدای متعال را پرستش کردم و آن وجود ابدی را که سلطنت می‌کند و سلطنتش جاودانی است، ستایش نمودم.» (آیه ۳۴، بقیه). نبوکدنصر گفت: «خداوندا، کائنات در زیر حاکمیت توست. ملکوت و پادشاهی توست.» آنگاه اعتراف کرد: «تمام مردم دنیا در برابر او هیچ شمرده می‌شوند. او در میان قدرت‌های آسمانی و در بین آدمیان خاکی آنچه می‌خواهد می‌کند. هیچکس نمی‌تواند مانع او شود و یا او را مورد بازخواست قرار دهد.» (آیه ۳۵).

بعضی از ما زمانی که در مورد خدا می‌اندیشیم، چنان است که گویی عقل خود را از دست داده‌ایم، زیرا در مورد او فکری غلط داریم. تا زمانی که در مورد خدا بدرستی نیاندیشیم، در مورد خودمان

بدرستی فکر نخواهیم کرد. نبوکدنصر زمانی که در مورد خدا بدرستی فکر کرد، توانست این کلام را بر زبان راند: «وقتی عقلم به سرم بازگشت، شکوه و عظمت سلطنت خود را باز یافتم.» (آیه ۳۶). و سپس از تجربه خود سخن می‌گوید: «اکنون من، نبوکدنصر، فرمانروای آسمانها را که تمام اعمالش درست و بر حق است حمد و سپاس می‌گویم و نام او را به بزرگی یاد می‌کنم. او قادر است آنانی را که متکبرند، پست و خوار سازد.» (آیه ۳۷)

حاکمیت و وضعیت

نکته را گرفتید؟ مهم نیست که چقدر خود را بالا کشید، مهم نیست نامتان چقدر پرآوازه گردد، مهم نیست چقدر پول جمع کنید، خدا ما، خدای حاکم است. این سخن به این معنی است که شما بی‌آنکه از کسی ترسی داشته باشید، مردم را احترام می‌کنید. شما به مردم احترامی را که لازم است، می‌گذارید، ولی این را به خوبی می‌دانید که تحت حاکمیت خدا همه هیچ به شمار می‌آیند. چند سال پیش فردی نسبتاً متمول به کلیسای ما می‌آمد و مقادیر قابل توجهی هم به کلیسا هدیه می‌داد. روزی از من پرسید که کی او را جزو رهبران کلیسا خواهم کرد.

گفتم: «بخشید، متوجه نشدم؟»

گفت: «خوب، من پول زیادی به کلیسا هدیه می‌دهم و فردی متشخص هستم.»

جواب دادم: «این کار شما قابل تحسین است، ولی چیزی نیست که بر اساس آن کسی را رهبر کرد. رشد روحانی شما این مطلب را تعیین می‌کند.»

در مقابل حرف من گفت: «می‌دانید چند کلیسا حاضرند مرا با آغوش باز به عضویت بپذیرند؟»

از این حرف او متوجه شدم که رشته سخن ما به بیراهه رفته است. از این رو گفتم: «خوب، شاید وقت آن رسیده که به برخی از آنها سر بزیند.»

- «منظور شما این است که علیرغم آن همه پولی که هدیه می‌دهم، شما می‌خواهید با یک سری شرایطی که از خودتان درآورده‌اید و یا از کتابمقدس بیرون کشیده‌اید، مرا از رهبر شدن در کلیسا مانع گردید؟»

گفتم: «کاملاً درست می‌فرمایید. وقتی در حضور خدا می‌ایستید، تنها چیزی که ابدا مورد ندارد، حساب بانکی شماست.»

شما نباید توسط افرادی که بیشتر از شما دارند، مرعوب گردید، افرادی که نامشان بزرگتر از نام شماست، از پرستیژ بیشتری برخوردارند، و قدرتشان بالاتر است. در حضور خدا همه ما به عنوان گناهکارانی می‌ایستیم که محتاج منجی‌اند. همه ما در مقابل صلیب مسیح در یک طبقه می‌ایستیم و خطیر بودن این امر را هم به خوبی درک می‌کنیم.

از این جهت هم دیگر نژاد و رنگ و پوست را فخری نیست. شما از این جهت سیاه هستید، زیرا خدا شما را چنین آفرید. شما از این جهت سفید هستید، زیرا خدا شما را چنین آفرید. شما نمی‌توانید به طریقی که خدا شما را چنان خلق کرده است، بیش از اندازه فخر کنید، مگر اینکه بر این باور باشید که خدا آن را به شما بخاطر بهتر نمایاندن شما از فرد بغل دستی عطا کرده است. مردم از هر رنگ پوست که باشند، هم در حضور خدا در آسمان خواهند بود و هم در جهنم. زیرا خدا احترام کننده به اشخاص نیست. نمی‌توانید به نژاد خود نگاه کرده و در آن مغرور شوید. تنها می‌توانید همانند پولس بگویید: «به فیض خدا هر چه که هستم، هستم.» این چیزی است که شما هستید و چیزی است که خدا شما را بدان صورت آفریده است.

بدین ترتیب، نبوکدنصر دریافت که خدا با کسی شوخی ندارد. برافرازانده و بر زمین زننده مردم اوست. زمانی که بگویم: «به این کلیسای بزرگی که ساخته‌ام، نگاه کن.» در واقع زمانی است که کلیسا باید خود را از شر من خلاص کند.

ایرادی ندارد که انسان بخاطر طریقی که خدا از او استفاده می‌کند، خوشحال و ممنون باشد. آنچه که ایراد دارد، این است که فکر کنید شما برای این استفاده خدا فردی کاملاً شایسته بوده‌اید و این حق شما بوده که او از شما استفاده کند. بیاد داشته باشید که حتی عطایا و استعدادها و مهارتهایی را هم که دارید، از او گرفته‌اید. اگر بخواهیم به خودمختاری روی آوریم، در مقابل خدا مسئول و جوابگو خواهیم بود.

حاکمیت خدا و گناه ما

کسی ممکن است در اینجا در مورد ریشه بدی سؤال کند. از آنجا که خدا حاکم است، چرا به موجودیت و ازدیاد بدی اجازه می‌دهد، خصوصاً هم که در نور این حقایق که خدا از گناه متنفر است (رومیان ۱: ۱۸)، کاملاً قدوس می‌باشد (اشعیا ۶: ۳)، و نمی‌تواند گناه کند (مزمور ۵: ۴، ایوحنا ۱: ۵)، و یا دیگران را به انجام آن وسوسه نماید (ایوحنا ۱: ۱۳)؟ علمای علم الهی با این سؤال قرن‌ها کلنجار رفته‌اند و مطمئناً بر این ادعا نیستند که جواب نهایی به آن را یافته‌اند. با اینحال در این زمینه من هم چند کلامی دارم.

اول، از آنجا که خدا هر چیزی را به جهت ستوده شدن شکوه و جلال خود می‌کند (افسیان ۱: ۱۱ - ۱۲)، طبیعتاً باید به این نتیجه برسیم که خدا با وجود و موجودیت گناه بیشتر جلال می‌یابد تا بدون آن. این سخن زیاد هم از عقل بدور نیست، چرا که برخی از صفات خدا با موجودیت گناه بیشتر و واضحتر متجلی می‌گردند. عظمت محبت او در تباین با گناهکاری ما، خود را به شکلی واضح نمایان می‌سازد (رومیان ۵: ۸). قدوسیت و غضب خدا، دو جنبه بارز طبیعت خدا، بدون

واقعیت گناه نمی‌توانست به هیچ عنوان به شکلی واضح دیده شود (رومیان ۱: ۱۸، ۹: ۲۲ - ۲۳). از همه مهمتر، اگر زشتی گناه نمی‌بود، عظمت فیض او را نمی‌توانستیم به هیچ صورتی اندازه بگیریم (افسیسیان ۲: ۱ - ۷). بدین ترتیب، با اجازه یافتن گناه، جلال و شکوه صفات و شخصیت خدا بیشتر نمایان می‌گردد.

دوم، خدا با اجازه دادن به موجودیت شرارت و بدی، به هر تلاش به جهت براندازی ملکوت خود اجازه می‌دهد، تا در طول اعصار این مطلب بی‌هیچ شبهه‌ای عیان باشد که هیچ دشمن و یا توطئه‌ای نمی‌تواند بر علیه قادر مطلق بایستد. و زمانی هم که این عصر به پایان رسد، هیچ کس دیگر به این فکر احمقانه نخواهد افتاد که بر علیه اقتدار الهی قد علم کند، چرا که سراسر تاریخ از طغیانهایی سخن خواهد گفت که بر علیه خدا صورت گرفته و دائم ناکام مانده است. این شکست کامل ابلیس، اولین بنیاد برای قوم خدا به جهت پرستش او خواهد بود (مکاشفه ۱۹: ۱ - ۶).

سوم، خدا بخاطر محبت خود به موجودیت شریر اجازه می‌دهد. خدا کسی را به زور وادار به اطاعت نمی‌کند. خدا اگر اطاعت را به زور از مردم بگیرد، ماهیت اطاعت را از بین برده است، خصوصاً هم که در اطاعت به دنبال قلب انسان است، نه فقط عمل او (رومیان ۸: ۲۷) و قلب همیشه می‌تواند علیرغم اعمال، نامطیع باقی بماند. برای اینکه بشر بتواند به عنوان دارنده صورت خدا و موجودی اخلاقی که جهت انتخاب آزادی دارد، بدرستی عمل کند، امکان وجود شرارت و بدی باید باشد. اگر خدا این امکان را از میان بردارد، حق انتخاب بشر را از قوت می‌اندازد و مقام انسان تا به حد یک آدم آهنی پایین می‌آید.

بنابراین باید سخن را بدین نحو جمع‌بندی کنیم که خدا نه موجب گناه است، نه آن را برمی‌انگیزد، نه به آن مجوز می‌دهد، و نه آن را تأیید می‌کند. با این وجود، به مخلوقات خود که به آنها از نظر اخلاقی اراده بخشیده است، این آزادی را نیز عطا کرده که بر علیه اقتدار او طغیان کنند. پس او شرارت انسانها را در حاکمیت خود در هم می‌شکند تا اهداف مقدر کرده خود را به انجام برساند. خدا با اجازه دادن به بدی نشان می‌دهد که واقعا چقدر عظیم است. چنانکه یوسف نیز زمانی که به توسط برادران به بردگی در مصر فروخته شد، آن را بدرستی بیان داشت: «شما درباره من بد اندیشیدید، لیکن خدا از آن قصد نیکی کرد، تا کاری کند که قوم کثیری را احیا نماید، چنانکه امروز شده است.» (پیدایش ۵: ۲۰)

حاکمیت خدا و دید ما

حاکمیت خدا برای فرد مسیحی دیدگاهی به وجود می‌آورد که می‌تواند تمامی زندگی را از آن دیدگاه ببیند. زمانی که موضوع حاکمیت خدا را در ذهن حلاجی کردید، آن موقع زندگی‌تان شروع به شکل‌گیری خواهد کرد.

قوت

پولس می‌گوید: «قدرت هر چیز را دارم در او که مرا نیرو می‌بخشد.» (فیلیپیان ۴: ۱۳). نوع صحیح مثبت اندیشیدن این است. چون مسیح می‌دهد، من توانائی دارم. من کاملاً به آنچه که او می‌دهد، وابسته هستم.

تسلی در شرایط

حاکمیت خدا در بطن شرایط مختلف زندگی به انسان تسلی می‌بخشد. زندگی تلخ و شیرین است. یک روز از خواب بیدار می‌شوی و خود را در اوج آسمانها می‌بینی. کار و بار خوب است، جریان پول به دخل به روانی به پیش می‌رود، و روابط هم همه در بهترین شکل خود استوارند. در چنین مواقعی تا چشم باز می‌کنی، بی‌اختیار می‌گویی: «چه صبح زیبایی! مردم چقدر خوبند! بچه‌ها واقعا معرکه‌اند! مادر زن خوبی هم دارم! واقعا که همه چیز عالی است!» ولی همه آنها می‌تواند در عرض پنج ثانیه عوض شوند. مادر زنت می‌تواند به دیدارت بیاید. می‌توانی سردرد بگیری. ولی زمانی که خدایی حاکم داری، این مطلب به این معنی است که موارد مثبت و منفی، تصادفی و شانسی عارض نمی‌شوند. پنچری اتومبیل که باعث می‌شود به مصاحبه شغلی خود نرسی و کاری را که رویش حساب می‌کردی، از دست بدهی، قسمتی از نقشه حاکم خدا بوده است.

اطمینان و یقین

حاکمیت خدا یعنی اینکه او ابداً اجازه نمی‌دهد که چیزی بر اساس بخت و شانس و اشتباه و تصادف صورت پذیرد. می‌توانی یقین داشته باشی: «خداوندا، آنچه را که اصلاً از تو انتظار نداشتم، انجام دادی. حتماً به این دلیل که می‌خواهی چیزی دیگر در زندگی من انجام دهی و بی‌صبرانه در انتظارم که آن چگونه می‌خواهی در زندگی من بکارگیری. خداوندا، آنچه را که شروع کرده‌ای، لطفاً ادامه بده.»

برخی از اجزاء کیک را اگر بچشید، به تنهایی هم مزه خوبی دارند. ولی مزه برخی دیگر از اجزاء آن به تنهایی چندش آور است؛ مثل جوش شیرین و غیره. ولی زمانی که آنها را در همزن ریخته

حسابی با هم قاطی می‌کنید، حاصل، چیز بهتری از آب درمی‌آید. زمانی که کیک از اجاق بیرون می‌آید، اجزاء خوب و بد چنان با هم آمیخته و قاطی شده‌اند که به صبر کردنش می‌ارزد! خدا در زندگی شما کیک می‌پزد. چیزهای خوب و بد زندگی شما را گرفته و آنها را از طریق روح القدس بهم می‌زند و زمانی که از طریق امتحانات مختلف آن را می‌پزد و شما را از آن بیرون می‌آورد، از داخل آن اجاق دودکنان بیرون خواهید آمد. و این آن چیزی است که رومیان ۸: ۲۸ می‌گویند: «و می‌دانیم که بجهت آنانی که خدا رادوست می‌دارند و بحسب اراده او خوانده شده‌اند، همه چیزها برای خیریت (ایشان) با هم در کار می‌باشند.» برای همین هم هست که پولس در انتهای فصل ۸ می‌گوید: «زیرایقین می‌دانم که نه موت و نه حیات و نه فرشتگان و نه روسا و نه قدرتها و نه چیزهای حال و نه چیزهای آینده و نه بلندی و نه پستی و نه هیچ مخلوق دیگر قدرت خواهد داشت که ما را از محبت خدا که در خداوند ما مسیح عیسی است جدا سازد.» (آیات ۳۸ - ۳۹)

تمامی تصویر

زمانی که با خدا زندگی می‌کنید، زمانی که تحت کنترل او هستید، زمانی که در دستهای او هستید، هیچ چیز نمی‌تواند شما را فرو بنشانند. خدا اجازه داده که امری منفی در زندگی تو صورت پذیرد و بر آن است که از آن به جهت اعتلای تو استفاده کند. این مطلب در همان ابتدا زیاد واضح نیست، چرا که ما دیدگاهی محدود داریم. همانند پسر بچه‌ای هستیم که می‌خواست تکه‌های مختلف یک تصویر را کنار هم بچیند. حتی دو تا از آنها را نیز نمی‌توانست بهم جفت و جور کند. پدرش آمد و در چند دقیقه تمام قطعات آن تصویر را کنار هم بدرستی چید. پسر بچه پرسید: «بابا، چطوری اینکار را کردی؟» پدر جواب داد: «پسرم تو به تکه‌ها نگاه می‌کردی، من تمامی تصویر را می‌دیدم.»

همه چیز بستگی به چیزی دارد که می‌بینید. از دیدگاهی که ما داریم، در هر لحظه یک تکه را می‌بینیم، برای اینکه زندگی مان به شکل روزانه سپری می‌شود. ولی خدا همه تصویر را می‌بیند و می‌تواند همه را کنار هم بچیند. زمانی که حاکمیت خدا را درک می‌کنید، قدرت دعا را باور می‌نمایید، زیرا از آنچه که خدا قادر به انجام آن است، یقین دارید.

شما نمی‌توانید مردم را عوض کنید. شما نمی‌توانید دوست خود را عوض کنید، ولی می‌توانید خود را به کنار بکشید تا خدا او را زیر کند. برخی از مردم بدون آنکه دعایی کرده و روزه‌ای گرفته باشند، براحتی شکست را می‌پذیرند و صرفنظر می‌کنند. اگر روزه نگرفته‌اید و دعا نکرده‌اید، پس

تمامی آنچه را که خدا شما را برای انجام آن خوانده است، انجام نداده‌اید، زیرا عیسی می‌فرماید که برخی چیزها تنها با روزه و دعا حاصل می‌آیند. برخی چیزها را شما صرفاً به این جهت بدست نمی‌آورید که چون طالبشان هستید و برای بدست آوردنشان خود را به آب و آتش زده‌اید. برخی چیزها از آن جهت حاصل می‌شوند که برایشان تا به حد مایوس شدنشان دعا کرده‌اید. تا زمانی که حاکمیت خدا را نفهمید، خدا برایتان شخص خوبی خواهد بود که گاهگاهی کارهایی انجام می‌دهد.

حاکمیت و غیرممکنات

در زندگی من اصل حاکمیت خدا چیزی است که واقعا مرا به هیجان می‌آورد. اگر انجام چیزی در اراده خدا باشد، مهم نیست انجام آن چقدر غیرممکن به نظر رسد، خدا رویای آن را به افراد خواهد داد. من در زندگی خود این مطلب را بسیار باور دارم، از این رو هم موانع برای ما زیاد جلوه‌گر نیستند. در واقع به این نتیجه رسیده‌ام که تا آنها را هیچ نشمارم، کار به انجام خود نخواهد رسید. امر بیهوده‌ای است اگر انجام کاری را صرفاً به این خاطر غیرممکن بدانیم، چرا که تا به حال کسی قادر به انجام آن نبوده است. زیرا کتابمقدس می‌گوید که نزد خدا هیچ چیز محال نیست (لوقا ۱: ۳۷). در این باره رأی گیری هم چاره نمی‌باشد، زیرا خدا محدود نیست. آیا با افرادی برخورد کرده‌اید که به نظرتان حتی خدا هم قادر به نجات آنها نیست؟ درباره گناهکارترین گناهکاران می‌گویم. ولی عبرانیان ۷: ۲۵ می‌گوید که قادر است همه آنانی را که بوسیله او به حضور خدا می‌آیند، بطورکامل نجات بخشد. آن کسی را که فکر می‌کنید هرگز به مسیح ایمان نخواهد آورد، در دعا به حضور خدا بیاورید و او آن قلب سنگی را ذوب خواهد کرد. ببینید پولس با چه یقینی سخن می‌گوید! در ۲ تیموتائوس ۱: ۱۲ می‌گوید: «و از این جهت این زحمات را می‌کشم بلکه عار ندارم چون می‌دانم به که ایمان آوردم و مرا یقین است که او قادر است که امانت مرا تا به آن روز حفظ کند.» زمانی که خدا را در مسند کنترل هر چیز ببینید، آن موقع خواهید دانست که می‌توانید به او کاملاً اعتماد کنید.

حاکمیت خدا و پرستش

حاکمیت خدا باید ما را به پرستشی پرشور بکشاند. می‌دانید چه چیزی باید ما را روزهای یکشنبه به کلیسا بکشاند؟ این حقیقت که خدای حاکم که تمامی کائنات به قوت کلام او برقرار است، می‌خواهد با ما جلسه‌ای داشته باشد؛ اینکه این خدای عظیم که هوای مورد احتیاج به جهت تنفس را به ما هر روزه عطا می‌کند، احتیاجات ما را فراهم می‌سازد، می‌خواهد با ما ملاقات کند.

حرمت را به خدا دادن

ولی وقتی که خدایی حاکم دارید، بی‌صبرانه منتظر ملاقات با او هستید. وقتی رئیسی دارید که مسئول امضای چک حقوقی شماست، یک دقیقه از کار غفلت نمی‌کنید، حتی اگر از آن شغل خوشتان هم نیاید. برای اینکه می‌دانید خودمختار نیستید. اگر ما بخاطر چک حقوقی ماهانه به رؤسای خود تا این حد حرمت می‌گذاریم، چقدر بیشتر باید خدایی را حرمت داریم که هر روز به ما حیات می‌بخشد؟! پرستش، آن پاسخ درست در مقابل حاکمیت خداست.

اول تواریخ ۲۹ این مطلب را به وضوح در مقابل چشمان ما قرار می‌دهد. داوود به کار ساختمانی مشغول است و قوم اسرائیل جهت ساختن خانه‌ای برای خدا، خود را آماده می‌کند. داوود از مردم می‌طلبد که هدایای خود را به جهت ساختن خانه خدا بیاورند:

«آنگاه رؤسای قبایل و طوایف، فرماندهان سپاه و ناظران دارایی پادشاه، با اشتیاق ۱۷۰ تن طلا، ۳۴۰ تن نقره، ۶۱۰ تن مفرغ و ۳۴۰۰ تن آهن هدیه کردند.» (آیه ۷)

بدین ترتیب افراد با سخاوتمندی به جهت ساختن خانه خدا هدیه می‌دهند، و در حالی که چنین می‌کنند:

داوود در حضور تمامی جمع خداوند را مبارک خواند و گفت: عظمت و قدرت، جلال و شکوه و بزرگی برازنده توست. ای خداوند، هر چه در آسمان و زمین است مال توست. سلطنت از آن توست. تو بالاتر و برتر از همه هستی. ثروت و افتخار از تو می‌آید؛ تو بر همه چیز حاکم هستی. قدرت و توانایی در دست تو است؛ این تو هستی که به انسان قدرت و بزرگی می‌بخشی. ای خدای ما، از تو سپاسگزاریم و نام با شکوه تو را ستایش می‌کنیم. (آیات ۱۰ -

(۱۳)

این است آن چیزی که باید شما را روزهای یکشنبه به کلیسا بکشاند؛ تمجید نام پرشکوه خدا. زیرا کدام پادشاه همانند خدای ماست؟ چه کسی دیگر به غیر از او می‌تواند ماهها و ستاره‌ها و سیاره‌ها و دیگر کهکشانها را خلق کند؟ چه کسی می‌تواند برای زمین، دمای درست آن را بیافریند و گردش زمین را چنان نگه دارد که با سرعتی درست به دور خورشید بچرخد و فصول را بدرستی به ما حاصل آورد؟

چه کسی می‌تواند به ما چنان حیواناتی عطا کند که بتوانیم غذا و پوشاک صحیح به جهت حیات خود از آنها بگیریم؟ کیست همانند خدای ما؟ او لایق پرستش و تمجید شماست. شایسته است که در حضور او به زمین بیافتید و نام او را جلال دهید. او لایق پرستش پرشور شماست.

خدا پرستش شما را می‌طلبد

اگر پسر بچه‌ای که روزنامه را هر روز به در منزل شما می‌آورد، هفته‌ای یک روز از این کار سر باز زند، او را فردی نامرتب خواهید خواند و موقع حساب دست و دلتان به جیب نخواهد رفت، زیرا هفته‌ای یک روز غیبت داشته است. اگر یخچال خانه شما هفته‌ای یکروز کار نکند، تعمیرکار صدا می‌کند. اگر شیر دستشویی بین سرد و گرم دائم در نوسان باشد، آن را تعمیر می‌نمایید، زیرا دوش گرفتن در زیر آبی که هر لحظه گرم و سرد می‌شود، زیاد هم راحت نیست. اگر هر چند مدت یکبار قسط خانه را نپردازید، شما را از آن خانه بیرون می‌کنند، زیرا وام بانکی بدین صورت کار نمی‌کند.

آنچه که ما از خود و از دیگران انتظار داریم، آیا نباید خدای حاکم، از ما هم چنین انتظاری داشته باشد؟ او طالب پرستشی متعهد و سرسپرده از ماست. می‌گویید: «ولی پرستش خدا برای من زیاد هم آسان نیست. خبر ندارید که در زندگی من چه می‌گذرد.»

حق با شماست. من از آنچه که در زندگی شما می‌گذرد، خبر ندارم، ولی یک چیز را می‌دانم. در سالی که عزیزی پادشاه مرد، اشعیای نبی خداوند را دید (اشعیا ۶: ۱). شاید عزیزی شما در حال مرگ است، یعنی، شاید زندگی شما از آن جهت سخت شده است که به غیر از این شرایط به جانب خدا نگاه نخواهید کرد. خدایی حاکم می‌تواند شرایط را طوری بچیند که اهداف او را جامه عمل پوشانند.